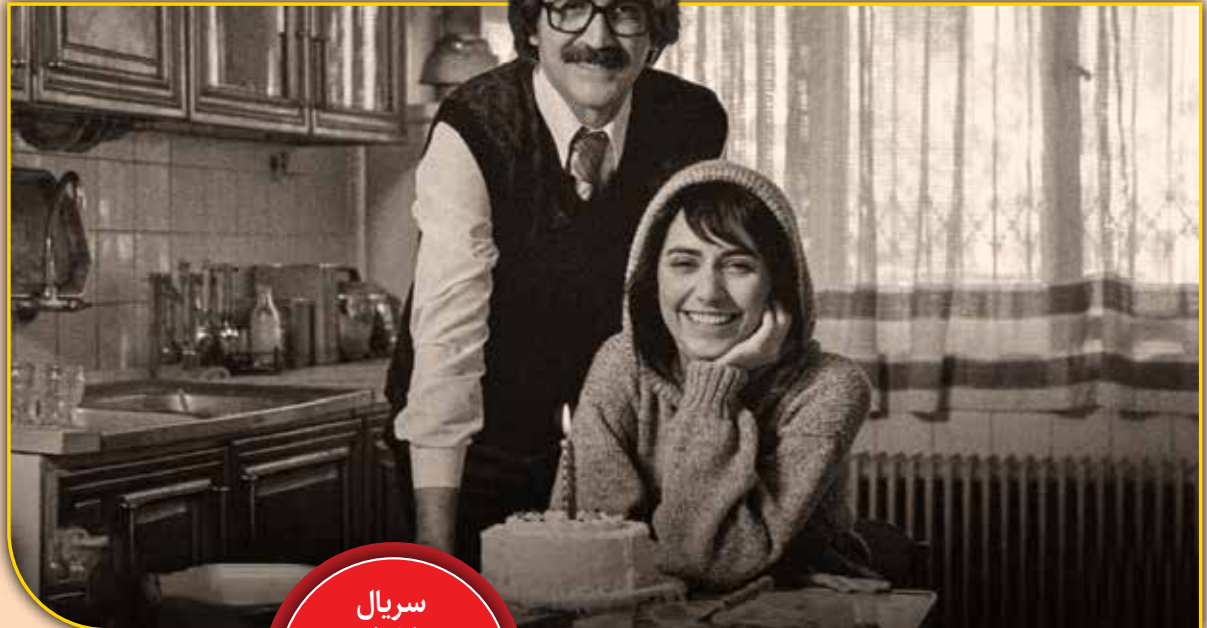




سریال
«کلاغ»
زیر ذره‌بین نقد
روزنامه صبا

تجربه‌ای موفق یا فرصتی از دست‌رفته؟

این کلاغ تا کجا اوج می‌گیرد؟

زهرا طاهریان
میز نقد

سریال «کلاغ» تازه‌ترین تجربه

محمدحسین مهدویان در شبکه نمایش خانگی است؛ اثری که با ترکیب ژانرهای

عاشقانه، معمایی، سیاسی و امنیتی، از همان ابتدای انتشار نگاه‌های متفاوتی را به خود جلب کرده است. نام کارگردان، حضور بازیگران شناخته‌شده و فضای تاریخی سریال، انتظارات زیادی را در میان مخاطبان و منتقدان ایجاد کرد، اما هم‌زمان پرسش‌هایی نیز درباره موفقیت این تجربه در روایت، شخصیت‌پردازی، ریتم داستان و انسجام ژانری مطرح شده است. به همین بهانه، روزنامه صبا در تازه‌ترین میز نقد خود، دیدگاه سه منتقد سینما و تلویزیون را درباره نقاط قوت و ضعف «کلاغ» بررسی کرده است.

لازم به تأکید است که دیدگاه‌های مطرح‌شده در این پرونده، صرفاً نظرات و تحلیل‌های منتقدان حاضر در میز نقد روزنامه صباست و لزوماً بیانگر موضع این روزنامه نیست. روزنامه صبا همواره پاسخ‌گویی، ارائه توضیحات یا دفاع عوامل اصلی سریال «کلاغ» نسبت به نقد‌های مطرح‌شده استقبال می‌کند و آمادگی دارد این دیدگاه‌ها را نیز در چارچوب اصول حرفه‌ای رسانه منتشر کند.



بهزاد زهرایی
منتقد سینما:

بازیگران «کلاغ» قربانی
شخصیت‌پردازی ضعیف شدند

○ ارزیابی شما از سریال سریال «کلاغ» چیست؟ آیا ترکیب ژانری این سریال تا این مرحله جواب داده است؟

ببینید، به نظر من سریال موفق عمل نکرده و از آنچه از مخاطبان می‌شنیدم هم پیداست که به دل آنها ننشسته است؛ به این دلیل که این گونه سریال‌ها باید در ژانر خودشان جاری و ساری باشند، اما این سریال در این مسائل خیلی می‌لنگد. همان‌طور که شما هم گفتید، این سریال به‌نوعی عاشقانه و تریلر ماجراجویی است. اگر بخواهیم بگوییم

خوشحال شدیم؛ تصور کردیم کارگردانی جوان، خوب و تازه‌نفس آمده است. اما متأسفانه ایشان هر کاری که جلوتر آمدند، ضعیف‌تر شدند و دیگر آن ماهیه اولیه را ندیدیم. من شخصاً در چنین مواقعی، وقتی یک کارگردان یک اثرش خوب می‌شود ولی در آثار بعدی حتی نمی‌تواند به آن قدرت و قوام نزدیک شود، می‌گویم پشت‌پرده‌ای بوده، کمکی از جایی گرفته است. حتماً یک کمکی در کار بوده. ببینید، وقتی کارگردان هستیم، یا صاحب فن هستیم یا نیستیم؛ درست مثل مکانیک که یا هستیم یا نیستیم. من نمی‌توانم امروز ماشینی را تعمیر کنم و فردا نتوانم، یا فردا ماشین دیگری را نتوانم تعمیر کنم درحالی که پس‌فردا بتوانم. کارگردانی هم همین‌گونه است؛ یا قواعد کارگردانی را آموخته‌ام و بلد و همیشه از آن استفاده می‌کنم، یا بلد نیستم. این افتی که در کارهای ایشان می‌بینم بسیار شدید است. حالا برخی می‌گویند فلان مدیر تولید با ایشان بوده، برخی می‌گویند فلان تهیه‌کننده با ایشان بوده، برخی هم می‌گویند مثلاً آقای هادی حجازی فر در بعضی جاها به ایشان کمک می‌کرده، می‌تواند مجموعه‌ی این عوامل باشد؛ من به جزئیات کاری ندارم، اما با خود ایشان کار دارم.

مثلاً بعد از آن سراغ «درخت گردو» که می‌رویم، می‌بینیم چه فیلم تکه‌پاره‌ای است؛ صحنه‌های قابل توجه و جذاب یا اثرگذار دارد، اما فیلم تکه‌پاره است. متأسفانه فیلم بعدی‌شان «مرد بازنده» بود. آنجا هم دوباره یک فیلم با ژانر نیم‌بند دیدیم. بزرگ‌ترین اشکالی که آقای مهدویان داشته و دارد یک چیز است: ایشان فیلم‌نامه‌نویس نیستند و این دقیقاً همان جایی است که به ضررشان تمام می‌شود. برخلاف آقای کمال تبریزی که می‌توانم مثال بزنم؛ ایشان هم شاید

فیلم‌نامه‌نویس نباشند، اما این توانایی را دارند که فیلم‌نامه را بخوانند و به‌عنوان یک کارگردان قصه‌گو بگویند فلان المان در این قصه کم است. وقتی فیلم‌نامه‌نویس این موارد را اصلاح می‌کند، کار جامی افتد. اما آقای مهدویان این خصوصیت، این تجربه و این مهارت را ندارد؛ یعنی هر فیلم‌نامه‌ای که دستشان بدهند، نمی‌دانند کجایش خوب است، کجایش بد است، کجا سست است و کجا محکم؛ ناچارند همان را بسازند.

○ می‌خواهم به بازی بازیگران بپردازم نظر شما درباره‌ی بازی آقای حجازی‌فر، آقای قصابیان و آقای غفوریان چیست؟

این بازیگران از بازیگران برجسته‌ی فعلی ایران هستند، اما در این سریال -با اینکه در آثار قبلی‌شان همیشه قوت و قوام داشته‌اند- متأسفانه نتوانسته‌اند به همان سطح عمل کنند؛ از آن بازیگر قوی و توانایی که همیشه لذت می‌بریم بازی‌اش را ببینیم، بسیار دورند و بازی ضعیفی ارائه داده‌اند. اما بخشی از این موضوع به فیلم‌نامه برمی‌گردد، که اجازه‌ی بازی بیشتر از این را هم نمی‌دهد.

دقت کرده‌اید یکی از ضعف‌های این سریال چیست؟ ببینید، وقتی سریالی می‌سازیم، طبیعتاً بهتر است -نمی‌خواهم بگویم الزاماً باید- که کاراکتر داشته باشیم، نه تیپ؛ یعنی شخصیت داشته باشیم، چندلایه باشیم. اما اینجا این چندلایگی شکل نگرفته است. وقتی بازیگر چندلایه نیست، یعنی پرسونایش چندلایه نیست، نمی‌تواند توانایی‌هایش را به عرصه‌ی ظهور برساند. این همان اتفاقی است که برای این بازیگران افتاده؛ بازی‌شان معمولی رو به ضعیف است و این به‌خاطر خود بازیگر نیست، به‌خاطر فیلم‌نامه است.

درباره‌ی آقای قصابیان هم عرض کنم؛ ایشان بازیگر توانایی هستند و ما نقش‌های بسیار متفاوتی از ایشان دیده‌ایم؛ حتی نقش‌هایی نزدیک به پانزده تا بیست سال بالاتر از سن خودشان را هم خوب اجرا کرده‌اند. اما ایراد بزرگی که به کاراکتر ایشان در این سریال وارد است این است که در قسمت اول، ایشان را بسیار خمار، له و بی‌حال می‌بینیم و در قسمت‌های بعد ناگهان جان می‌گیرد؛ یعنی تداوم بازی ایشان از دست رفته است. مسئولیت این موضوع درجه‌ی اول یا کارگردان یا منشی صحنه است و در درجه‌ی دوم با خود بازیگر. جدا از این، ایشان هم شخصیتی تخت و کم‌عمق دارند؛ همان مشکلی که در بازی دیگر بازیگران هم هست، در بازی ایشان هم دیده می‌شود؛ به‌علاوه دیالوگ‌های ضعیفی که فیلم‌نامه در اختیارشان گذاشته است.

پس از آن می‌رسیم به آقای مهران غفوریان. ببینید، ایشان اساساً جزو کسانی هستند که من عنوان «بازیگر» را برایشان به‌کار نمی‌برم؛ این‌گونه افراد کسانی هستند که جلوی دوربین می‌روند. چون اگر بخواهم بگویم «بازیگر طنز»، آن‌وقت باید ببینم بازی‌های طنز آقای پرویز صیاد را چه باید بنامم، بازی‌های طنز آقای پرویز پرستویی را چه باید بنامم، یا بازی‌های طنز آقای اکبر عبدی را چه باید بنامم. ایشان افرادی از این دست کسانی هستند که جلوی دوربین می‌روند و خوش‌مزگی می‌کنند و به این ترتیب وارد سینما، تلویزیون یا سریال شده‌اند؛ یعنی ماهیتاً حتی بازیگر طنز هم نیستند که بگوییم یک چارلی چاپلین داریم که مقامش خیلی بالاتر است. منظرم این است که فقط کم‌دی بازی می‌کنند. حالا فکر کنید کسی که اساساً بازیگر نیست، بیاید نقش جدی هم بازی کند؛ فاجعه می‌شود. در چند فیلم و سریالی که از ایشان دیده‌ایم، دقیقاً همین ضعف را می‌بینیم؛ یعنی کاملاً پیداست که طرف ایستاده تا نوبت دیالوگش برسد و جمله‌ی بعدی را بگوید و این ضعف بسیار آزاردهنده است. بازی‌شان و حرکاتشان جلوی دوربین بسیار بد است و امیدوارم دیگر کارگردانی از ایشان استفاده نکنند. نمی‌دانم چه اصراری روی این انتخاب هست. اگر کار طنز بود می‌گفتیم بسیار خوب، حداقل اسم ایشان به‌خاطر طنز بودن شاید مخاطب جذب کند، اما در کار جدی؟ ما بازیگران توانای بسیاری داریم، به‌خصوص در نقش مکمل، که می‌توانستند جای ایشان بازی کنند. در کنارش، آقای پژمان جمشیدی هم آبا اینک‌ها انصافاً در کار طنز می‌درخشد و آثار خودش را دارد؛ اگر نقش جدی، مثلاً در فیلم «علف‌زار»، ضعیف عمل کرده است؛ اصلاً فیلم «علف‌زار» فیلم خیلی خوبی بود که آقای پژمان جمشیدی خرابش کرد. اگر هر بازیگر دیگری را به‌جای ایشان می‌گذاشتند، فیلم چند سر و گردن از آنچه هست زیباتر می‌شد؛ همین‌طور در نقش‌های جدی دیگری که در سریال‌ها بازی کرده‌اند. این عارضه‌ای است که این دوستان دارند و البته تقصیر خودشان هم نیست؛ بازیگر دوست دارد خودش را توسعه دهد، دوست دارد نشان دهد که چندنقشی است. این طبیعی است، اما کارگردان باید هوشیار و آگاه باشد. اینجا دوباره می‌فهمیم که آقای مهدویان هنوز هم نیاز به تجربه دارد.

○ درباره‌ی نام سریال. معمولاً از کلاغ به‌عنوان نماد مرگ، بدشانسی و بارهای منفی یاد می‌شود؛ همیشه در طول تاریخ و در ادبیات این گونه بوده است. به نظر شما نام سریال تا چه اندازه با محتوای واقعی‌اش هم‌خوانی دارد؟

بحث مرگ، بدشانسی یا شوم‌بودن بیشتر در فرهنگ غرب مطرح است. در فرهنگ ما، کلاغ با خبرچین دروغ‌گو پیوند دارد؛ کنایه‌ای از داستان حضرت نوح است که کلاغ را می‌فرستد و او برمی‌گردد، اما کبوتر را می‌فرستد و او با یک برگ برمی‌گردد. اینجا هم کلاغ تمثیلی از همان دختر، یعنی سایه یا همان نیک‌افرید است؛ کسی که خبر می‌برد و می‌آورد و بعد در چند قسمت گم می‌شود. معلوم نیست هست یا

